

مهدویت و آینده بشر



سخنرانی آیت الله جوادی آملی *

ما را مگر روزگار و دنیا» می اندیشد؛ نه درباره آغاز عالم، اصول بین یا مبنی دارد، و نه درباره انجام جهان، اصول معقول و مقبول ارائه می کند. و همچنین آنکه درباره انسان حتی به مرز فرضیه داروینی هبوط می کند، معلوم نیست برای آینده بشر در کدام تیه و وادی سقوط کند. نه آن ملحد، حرفی برای آغاز و انجام جهان دارد، و نه این مادی، کلامی قابل ارائه.

معرفت شناسی و حیانی، کامل ترین

راه شناخت

آنها که معرفت شناسی شان در مدار حس و تجربه خلاصه می شود، در اولین پله شناخت هستند. بعد از این،

ارتباط بحث با جهان بینی

محور بحث، «مهدویت و آینده بشر» است. مستحضرید که این موضوع از یک سو به هستی شناسی و جهان بینی الهی وابسته است و از سوی دیگر به انسان شناسی. آنکه برای مبدأ، آغازی قائل نیست و بر اساس «إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا»^(۱) «نیست مگر زندگی دنیایی ما که می میریم و زنده می شویم». فکر می کند، یا بر محور «وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ»^(۲) «هلاک نمی کند

* سخنرانی آیت الله جوادی آملی دامت برکاته در اجلاس مقدماتی کنگره بین المللی مصلح موعود علیه السلام، قم، مدرسه علمیه امام خمینی علیه السلام، ۸۲/۷/۲۲

۲. مؤمنون / ۳۷.

۳. جاثیه / ۲۴.

عده‌ای بر اساس «وَأَمَّا زُورُ الْيَوْمِ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ»^(۲) «ای مجرمین امروز [از مؤمنین] جدا شوید.» گرفتار آن وادی سوزانند، عده‌ای هم وارثان فردوسند که «يَرْتُونَ الْفُرْدَوْسَ»^(۳)

بخش دیگر مربوط به مؤمنان صالح است که آنها وارثان زمین و زمينه بهشتند.

چگونگی میراث‌بری از زمین دنیا و

زمین بهشت

زمین بهشت همانطوری که اشاره شد در اختیار مؤمنان است. آنها می‌گویند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوُّهُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ»^(۴) «حمد و سپاس برای خدایی است که وعده‌اش را در مورد ما وفا کرد و ما را وارث این زمین نمود که هر جایی از بهشت بخواهیم سکنی بگیریم.» آن زمین بهشت است و زمينه بهشت است که بحثش از حریم کنونی بیرون است. عمده، زمین بهشت است و دنیا است که این زمین به کی ارث می‌رسد. یک سلسله ارث‌های مقطعی

۲. یس / ۵۹.

۳. مؤمنون / ۱۱.

۴. زمر / ۷۴.

معرفت‌شناسی ریاضی است و بعد از آن، معرفت‌شناسی حکمی و کلامی است، و بعد از آن، معرفت‌شناسی عرفانی و شهودی است؛ تا برسیم به سلطان علوم و معارف که وحی انبیاء و اولیاست. اگر کسی به حرم امن وحی بار نیافت؛ نه درباره جهان حرفی برای گفتن دارد، نه درباره انسان. بهترین منبع تبیین مهدویت و آینده بشر رجوع به کلام جهان آفرین و انسان‌ساز است.

ذات اقدس إله در این وحی آسمانی آیاتی را درباره تکوین، تشریح، جهان و انسان ارائه کرد. در بخش تکوین آنچه به مبدأ جهان برمی‌گردد، فعلاً از قلمرو بحث بیرون است. آنچه به آینده جهان برمی‌گردد، فرمود: انسان و آنچه که در اختیار انسان است، زمین و آنچه که روی زمین حرکت می‌کند، میراث ماست که به ما برمی‌گردد؛ «إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا»^(۱) «ما زمین و آنچه بر روی آن است را به ارث می‌بریم.» اینها به ذات اقدس إله برمی‌گردند و در صحنه قیامت، آن عدل الهی ظهور می‌کند و هر کسی به جایگاه خاص راه پیدا می‌کند.

کس که بخواهی مُلک را می دهی و از هر کس که بخواهی مُلک را می گیری.»
 گاهی یزید اموی می گوید: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ»،
 گاهی زینب کبری علیها السلام به او تشر می زند که: «أَظَنَنْتَ يَا يَزِيدُ حَيْثُ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ وَ آفَاقَ السَّمَاءِ فَأَصْبَحْنَا نُسَاقُ كَمَا تُسَاقُ الْأَسَارَى أَنَّ بِنَا عَلَى اللَّهِ هَوَانًا وَ بِكَ عَلَيْهِ كَرَامَةٌ؟»^(۵) ای یزید! گمان می کنی چون راههای زمین و اُفقهای آسمان را بر ما بستنی و ما را طوری گردانیدی که مانند اسرا حرکت می کنیم، [این امر نشان دهنده این است که] خداوند برای ما خواری و برای تو کرامت خواسته است؟» خیال نکن این ایتای مُلک، ایراث زمین است! این به کافر داده می شود، به مؤمن هم داده می شود؛ «وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا»^(۶) «کسانی که کافر شدند، فکر نکنند که جلو افتاده اند.» یا «وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ لِيَزِدَادُوا إِثْمًا»^(۷) «کسانی که کافر شدند، فکر نکنند که اگر به

است که آن هم بر اساس «تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ»^(۱) «این روزها و دوران را بین مردم می چرخانیم و دست به دست می کنیم.» تقسیم می شود؛ «وَ أَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيَارَهُمْ»^(۲) «زمین و سرزمین آنها را به شما ارث داد.» هست و مانند آن؛ آن هم در این ظرف گنجایش ندارد و از بحث بیرون است.

وارثان حقیقی زمین و پایان بشریت

عمده آن است که پایان بشریت به کجا ختم می شود؛ آنکه روی زمین زمامداری می کند کیست؛ چه گروهی بر زمین حاکمند و چه گروهی وارثان زمینند. خدای سبحان فرمود: «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ»^(۳) «به درستی که زمین برای خداست و به هر کس که بخواهد ارثش می دهد.» نه «يُؤْتِيهَا مَنْ يَشَاءُ»! آنجا که سخن از اعطا و ایتاست، بَرّ و فاجر در آن سهمند که «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ»^(۴) «بگو! خدایا که مالک مُلک هستی به هر

۱. آل عمران / ۱۴۰.

۲. احزاب / ۲۷.

۳. اعراف / ۱۲۸.

۴. آل عمران / ۲۶.

۵. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۳.

۶. انفال / ۵۹.

۷. آل عمران / ۱۷۸.

جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^(۳) «من قرار دهنده جانشین در زمین هستم.» یعنی انسانی آزاد و محترم است که کریم باشد؛ انسانی کریم است که خلیفه الله باشد؛ انسانی خلیفه الله است که حرف مستخلف عنه را بزند، نه هوای خود را.

راه نیل به مقام خلافت الهی

کسی که به بهانه خلافت، کنار سفره کرامت الهی بنشیند؛ حرف خود را بزند، بخواهد قانون شرف را یا اصول غرب را پیاده کند؛ این غاصب است، نه خلیفه! چنین کسی کریم نیست، و چنین کسی گرفتار «خُدُوهُ فَعَلُوهُ» * ثُمَّ الْجَحِيمِ صَلْوُهُ»^(۳) «او را بگیرید و غل و زنجیر کنید. سپس در جهنمش اندازید.» است، نه آزاد و رها. آزاد تنها اصحاب میمنت‌اند که «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ * إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِيْنِ»^(۴) «هر نفسی در گرو آنچه کسب کرده می‌باشد مگر اصحاب یمین.» اینها هستند که در رهن و گرو نیستند؛ چون بدهکار نیستند،

آنها مهلت می‌دهیم، برایشان بهتر است؛ بلکه به آنها مهلت داده‌ایم تا گناهان را زیاد کنند.» عمده آن است که فرمود: «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ».

«خلافت الهی» تنها راه پیوند انسان

با خالق

در ارث، کسب، سهمی ندارد! تنها چیزی که در ارث، سهم تعیین کننده دارد، پیوند با مورث است. آن کس که با مورث و مورث پیوند دارد، از او ارث می‌برد. ممکن است ذات اقدس الهی چیزی به عنوان آزمون به دیگری عطا بکند، این ارث نیست که «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ!» تنها پیوندی که قرآن بین انسان و خالق انسان قائل است، پیوند «خلافت» است. اگر کسی خلیفه الله شد، با مستخلف عنه در پیوند و ارتباط است. اگر قرآن کریم برای انسان، آزادی قائل است که قائل است، به پاس کرامت اوست که فرمود: «لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»^(۱) «به تحقیق که فرزندان آدم را تکریم کردیم.» و اگر قرآن کریم برای انسان کرامتی قائل است که قائل است، به پاس خلافت اوست که فرمود: «إِنِّي

۲. بقره / ۳۰.

۳. حاقه / ۳۰ و ۳۱.

۴. مدثر / ۳۸ و ۳۹.

منتظر می‌داند، برای همین است. گر چه گفته می‌شود فلان حادثه نقطه عطف است؛ اما یک عطفی از زاویه کوچک جهان وسیع. تنها نقطه عطف در پرچم فداکاری ولی عصر است که «يَعْطِفُ الْهُوَى عَلَى الْهُدَى إِذَا عَطَفُوا الْهُدَى عَلَى الْهُوَى وَ يَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ»^(۱) هوای نفسانی را بر هدایت باز می‌گرداند هنگامی که هدایت بر راه هوای نفسانی رفته است و رأی و نظر را بر قرآن باز می‌گرداند هنگامی که قرآن بر رأی و نظر شخصی رفته [و تفسیر شده است]. این عطف، عالمی است. اگر نقطه عطفی در کل جهان پدید نیاید، مسئله خلافت، ظهور نمی‌کند، مسئله وراثت جلوه نمی‌کند، مسئله «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ»؛ «زمین متعلق به خداست و به هر کس بخواهد ارثش می‌دهد.» تجلی ندارد. و آن آیات، تحلیل این مطالب است و نه تأسیس. چون اگر خلیفه حاکم شد، جز حرف مُسْتَحْلَفٌ عنه را نمی‌زند؛ «وَالَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ» دارد، آن را شرح می‌دهد، نه چیز جدیدی افاضه و اضافه

اینه‌بند که آزادند.

اگر کسی خلیفه الله شد، با مُورَث و مُورَث در ارتباط است. اگر با مُورَث و مُورَث در پیوند و ارتباط بود، از او ارث می‌برد، وقتی از او ارث برد، مالک زمین شد، حاکم زمین شد؛ حرف او را، دین او را، مرام او را پیاده می‌کند، و نه غیر آن! اگر فرمود: «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»^(۲) «کسانی که اگر آنها را در زمین تمکین و جا دهیم، نماز را به پا داشته و زکات را ادا کرده و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند. عاقبت امور برای خداست.» یک مطلب تأسیسی نیست، بلکه تحلیلی است؛ زیرا خلیفه الله اگر حاکم شد، حرف مُسْتَحْلَفٌ عنه را می‌زند. وارث اگر به جای مُورَث نشست، کتاب مُورَث را پیاده می‌کند و نه غیر آن را!

مهدویت، نقطه عطف تاریخ بشریت

و اگر وجود مبارک امیر بیان، علی بن ابی طالب علیه السلام، نقطه عطف تاریخ را فقط به دست وجود مبارک مهدی

کند. بنابراین «إِنَّ الْإِرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا» نه «يُورِثُهَا»؛ «يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ».

ولی عصر، عامل واقعی به آیه

عبادت

خداوند در بخش عظیمی از قرآن کریم، آینده را به عدل و صلاح و فلاح ختم می‌کند و می‌فرماید: اصولاً بشر برای عبادت خلق شده است در بخش (انگیزه)، و برای فهم و استدلال و فلسفه و حکمت خلق شده است در بخش (اندیشه). نه فقط درس بخواند، حکیم و متکلم بشود و نه فقط کارش بجا آوردن نمازهای پنج‌گانه و مانند آن باشد، خیر. آیه پیامش این نیست که هدف خلقت این است که بشر عبادت بکند.

آیه، تنها قضیه موجبه را ندارد. آیه دو تا قضیه است؛ یکی موجبه است، یکی سالبه و جمعش «حصر» است. یعنی آنکه بشر است و هدف خلقت است و ما او را خلق کردیم، و او هدف ماست؛ او کاری جز عبادت ندارد.

نفرمود: «حَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ لِيَعْبُدُونِ»؛ «جن و انس را برای اینکه عبادتم کنند،

خلق کردم.» فرمود: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»؛^(۱) «جن و انس را نیافریدم مگر اینکه مرا عبادت کنند.» این «مَا خَلَقْتُ» با «إِلَّا» این جمله را به دو قضیه موجبه و سالبه تبدیل می‌کند. یعنی بشر هیچ کاری ندارد، مگر «عبادت»؛ یعنی تمام وقت او را باید عبادت پر کند؛ اما معنای عبادت، این نماز و روزه محدود نیست.

این مخلوق در جمیع ۲۴ ساعت باید هوی را بر هدی منطبق کند. چگونه بخوابد، چگونه درس بخواند، چگونه تجارت کند، چگونه گفتگو کند، چگونه گفتمان داشته باشد. اگر کسی این نماز ۵ وقت را خواند، روزه گرفت، مکه رفت، واجبات را انجام داد، بقیه وقتش را به طور عادی گذراند؛ این عبادت کرده؛ اما «إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» نیست. آن کسی به آیه عمل کرده که ما به تک تک شئون او عرض ادب می‌کنیم.

تجلی عبادت الهی در تمام شئون

حضرت ولی عصر

این زیارت آل یاسین برنامه منتظران را تبیین می‌کند. وظیفه همه

لباس دربرکردی. تو جمیع شئونت بنده خداست، من هم به تک تک شئونت سلام می فرستم. بر خوابت سلام می فرستم، بر بیداری ات سلام می فرستم.

بهره‌مندی اولیای خدا از «خواب»

تو در خواب همان کار را می کنی که در بیداری می کنی! از ما هم توقع کردند که نخواب! مگر به ما گفتند: بخواب! مگر به ما اجازه خواب می دادند؟! این که می بینید یک کسی عمری را در حوزه یا دانشگاه معطل است، بعد کاسب درمی آید، همین است. این را مرحوم کلینی نقل کرده، فرمود: وجود گرامی رسول خدا ﷺ صبح که می شد از اصحاب سؤال می کرد: این چند ساعتی که خوابیدی، چه فهمیدی؟! «هَلْ مِنْ مَبَشِّرَاتٍ»^(۱) آیا خبری از بشارت دهنده‌ها بود؟ چه رویایی دیدی؟ کجاها سفر کردی؟ تو خوابیدی یا به ملکوت سفر کردی؟! دیشب چه دیدی؟ آنکه می خوابد تا غذای خودش را هضم بکند که بر خواب او سلام نمی فرستند. همین معنای نورانی که برای پیغمبر

ما، مخصوصاً شما علمای دین را تبیین می کند. در زیارت آل یاسین ما تنها به آن لیبعدون اش سلام نمی فرستیم! به تک تک حالت وجود مبارک ولی عصر ﷺ سلام می فرستیم. نه تنها «السَّلَامُ عَلَیْكَ حِینَ تَقُومُ وَتَقْعُدُ» سلام بر تو هنگامی که می ایستی و می نشینی، نه «السَّلَامُ عَلَیْكَ حِینَ تَرْكَعُ وَتَسْجُدُ» سلام بر تو هنگامی که رکوع و سجده می کنی.، نه «السَّلَامُ عَلَیْكَ حِینَ تَقْرَأُ وَتُبَیِّنُ» سلام بر تو هنگامی که می خوانی و بیان می کنی.؛ بلکه «السَّلَامُ عَلَیْكَ فِی آنَاءِ لَیْلِكَ وَ اطْرَافِ نَهَارِكَ» سلام بر تو در تمام لحظات شبانه روزت.؛^(۲) یعنی تو غرق عبادت خدایی، جمیع شئون تو بر اساس «يُعْطِفُ الْهَوَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ»

اگر تجارت است، این است. اگر درس و بحث است، این است. اگر سیاست است، این است. اگر درایت است، این است. اگر تألیف و تصنیف است، این است. نه کسی را فریب می دهی، نه فریب کسی را می خوری، نه کیسه‌ای دوختی، نه کاسب کارانه

۱. مفاتیح الجنان، زیارت آل یاسین.

است که فرمود: «تَنَامُ عَيْنِي وَلَا يَنَامُ قَلْبِي»^(۱) چشم من می خوابد؛ ولی قلبم نمی خوابد. همین معنا را در روایات و تفسیر مؤمن قرار دادند، که فرمودند: تو هم نخواب!

پس آیه سوره ذاریات نمی گوید ما بشر را خلق کردیم برای اینکه نماز بخواند، روزه بگیرد. اگر ۵ ساعت در شبانه روز این وظیفه واجب و مستحب را انجام داد، آن ۱۹ ساعت را به عادی بگذرانند، به آیه عمل نکرده است. فرمود: «خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ لِيُعْبُدُونِ»، فرمود: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيُعْبُدُونِ». در این صورت قهراً تجارتش می شود عبادی. سیاستش می شود عبادی. اینچنین بندگان، امامشان می شود وجود مبارک ولی عصر علیه السلام که در جمیع شئون اینچنین است. البته آنچه که از آن حضرت متوقع است، از ما متوقع نیست.

«وجه الله» کامل

ما در عرض ادب به پیشگاه حضرت عرض می کنیم: تو وجه الهی. یعنی تو متوجه خدایی! «أَيُّنَ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ

يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ»^(۲) کجاست وجه الهی که اولیاء به او متوجه می شوند؟ اگر کسی خلفیه الله شد، می شود «وجه الله». باز یعنی چه؟ یعنی «فَأَيُّنَمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»^(۳) «هر کجا رو بگردانی، آنجا وجه خداست». اینکه می بینید مرحوم شهید در درس گفت: امام زمان با دیگر ائمه فرق دارد، سرش این است. شما دروس شهید را نگاه کنید؛ فرمود: برای ائمه یک مزاری است، زیارتگاهی است، فرصتی است؛ حتی برای سید الشهداء؛ اما برای وجود مبارک ولی عصر در هر زمان، در هر زمین، با هر زبان؛ بگو: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ!» چرا؟ چون «أَيُّنَمَا تَوَلَّوْا وَجُوهَكُمْ فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»، «هر کجا صورتهایتان را برگردانید، همانجا وجه خداست». این «وجه الله» است.

اگر ذات اقدس إله «أَيُّنَمَا تَوَلَّوْا وَجُوهَكُمْ فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» است، خلیفه کامل او در زمین که وجود مبارک ولی عصر علیه السلام است، او هم وجه الله است. در هر فرصت، در عمق دریا، در اوج سپهر، در هر زمان، در هر زمین، با هر

۲. مفاتیح الجنان، دعای ندبه.

۳. بقره/ ۱۱۵.

آنجا که وجود مبارک رسول گرامی ﷺ فرمود: «من از پشت سر می بینم، همانطوری که از جلو می بینم»؛ یعنی «لا قفَاء لی» آنکه فرمود: «تَنَامُ عَیْنِی وَ لَا یَنَامُ قَلْبِی»؛ یعنی من مظهر کسی‌ام که «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَ لَا نَوْمٌ»^(۱) «نه خواب سبک (چرت) او را می گیرد و نه خواب سنگین.» مگر این چشم می بیند؟ یا آن چشم ملکوتی می بیند؟ اگر آن چشم ملکوتی می بیند، کسی که خلیفه «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَ لَا نَوْمٌ» باشد هم، «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَ لَا نَوْمٌ» لذا فرمود: «تَنَامُ عَیْنِی وَ لَا یَنَامُ قَلْبِی»؛ وجود مبارک ولی عصر علیه السلام هم به شرح ایضا. کسانی می توانند منتظر او باشند که در این مسیر قدم بردارند.

و ذات اقدس إله، دین خودش را مشخص کرده است؛ فرمود: دین من این است: «لَا إِكْرَاهَ فِی الدِّینِ»^(۲) «در دین اکراه و اجبار نیست.» دین من این است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ»^(۳) «به تحقیق که خدا به عدالت و نیکی

زبان بگو: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ»؛ او آنجا حاضر است!! این می شود «وجه الله».

عدم وجود هیچ حجابی برای «وجه

الله» مطلق

اگر کسی وجه الله باشد، آنگاه خلف و وراء داشته باشد که وجه الله نیست! وجود مبارک رسول گرامی ﷺ این معنا را به روشنی برای ما شفاف بیان کرد و فرمود: «من پشت سر را می بینم، همانطوری که جلو را می بینم.» یعنی چه؟ یعنی من قفا ندارم. باز یعنی چه؟ یعنی تمام هستی من «وجه» است. آنکه قفا دارد، بین قفا و وجه او فرق است. او در وجه می بیند، در قفا نمی بیند. آن که فرمود: من از پشت سر می بینم، همانطوری که از جلو می بینم؛ یعنی این ارشاد به نفی موضوع است؛ یعنی من قفا ندارم. مثل آن بیان نورانی حضرت امیر علیه السلام که فرمود: «لَوْ كُشِفَ الْعِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ یَقِیناً»^(۴) اگر پرده‌ها کنار رود، به یقینم افزوده نمی شود.» این ارشاد به نفی موضوع است؛ یعنی غطایی برای من نیست.

۲. بقره/۲۵۵.

۳. بقره/۲۵۶.

۴. نحل/۹۰.

۱. بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۳۰۴.

را در پیش بگیر و امر به معروف کن و از نادانها دوری نما.» شعار اوست. و این دین اگر ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾^(۳) «برای اینکه این دین را بر تمام دینها غالب و آشکار کند.» بشود، با «فهم» می شود، نه با شمشیر. شمشیر آن راهکار نهایی و حداقل است.

نورانیت مردم در عصر ظهور امام

زمان بَعَثْنَا

عالمان دین و همه ما مسئولانی که داعیه انتظار آن حضرت را داریم، اولین وظیفه ما این است که نور بشویم، نه تنها عالم عادل. این عالم شدن و عادل شدن طلیعه راه انتظار است. این به آیه سوره مبارکه حدید عمل کردن است که ﴿لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾^(۴) «تا مردم به قسط قیام کنند.» این از سایر مردم هم برمی آید. عالم شدن و عادل شدن طلیعه انتظار است. نورانی شدن وظیفه علماء است. اینکه در طلیعه سوره مبارکه ابراهیم فرمود: ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^(۵)

کردن امر می کند.» دین من این است که مسائل مالی، نه نظیر اقتصاد فروپاشیده شرق باشد، نه نظیر اقتصاد ناسالم کاپیتال غرب باشد. شما می دانید هم دولت سالاری نظام فروپاشیده شرق، ثروت را در یک منحنی خاص توزیع می کرد، هم نظام سرمایه داری باطل غرب ثروت را در یک منحنی خاص تقسیم می کند.

آنچه در سوره مبارکه حشر آمده این است که ثروت باید تمام این منحنی را دور بزند و به دست همه برسد. ﴿كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ﴾^(۱) «برای اینکه تنها بین ثروتمندان شما قدرت و ثروت دست به دست نشود.» نه فقط در دست دولتمردها باشد که نظام سوسیال شرق بود؛ نه در دست گروه خاصی از مسرفین و مترفین باشد که در غرب است. فرمود: باید به دست همه برسد.

اگر دین؛ این دینی که لا اکره فی الدین تابلوی اوست، این دینی که ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ﴾، ﴿كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ﴾، ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾^(۲) «راه گذشت

۳. توبه / ۳۳.

۴. حدید / ۲۵.

۵. ابراهیم / ۱.

۱. حشر / ۷.

۲. اعراف / ۱۹۹.

یاری و نصرت الهی با مردم نورانی

و تابع رهبران راستین

در سوره مبارکه ابراهیم، بعد از اینکه فرمود: تو آمدی، مردم را نورانی کنی، فرمود: مردم اگر نورانی شدند، با هر فرعونى هم می‌جنگند. آنگاه ما فرعون را هم غرق می‌کنیم.

اگر یک وقتی در برابر فرعون قرار گرفتید، نور موسای کلیم را دیدید، گفتید: شما می‌خواهید دست راست و پای چپ را قطع کنید، دست چپ و پای راست را قطع کنید! ﴿لَأَصْلَبَنَّكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ﴾؛^(۳) «هر آینه شما را به تنه درختان خرما به صلیب می‌کشم.» کنید! ﴿فَأَقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾؛^(۴) «هر چه تو می‌خواهی داوری کن که تو تنها در همین زندگی دنیایی قضاوت می‌کنی.» اگر اینچنین فداکاری شد، ما ﴿جَاوِزْنَا بِنْتِي إِسْرَائِيلَ الْبُحْرَ﴾؛^(۵) «بنی اسرائیل را از دریا عبور دادیم» داریم. دشمنان شما را جمع می‌کنیم، می‌ریزیم در دریا؛ ﴿أَخَذْنَا هُمْ

«کتابی است که آن را بر تو نازل کردیم برای اینکه مردم را از تاریکیها به سوی نور خارج کنی.» یعنی مردم را نورانی کردن.

کسی که خوابش معلوم نیست، بیداری اش معلوم نیست، غذا خوردنش معلوم نیست، باندبازی اش معلوم نیست؛ این اصلاً نور نیست. فرمود: شما نور باش! مردم همین که شما را دیدند، هدایت می‌شوند. لازم نیست حرف بزنی. ﴿كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِغَيْرِ الْمَسْتَكْبَمِ﴾؛^(۱) مردم را با غیر زبانهایتان دعوت کنید. مگر این برق حرف می‌زند؟! چون نور است، همه اهداف را تبیین می‌کند. فرمود: ﴿وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾؛^(۲) «و برای او نوری قرار دادیم که به وسیله آن در بین مردم حرکت می‌کند.» آنوقت این سرمایه گران و گوهر نهادینه شده را انسان رایگان بفروشد؛ یا به القاب بفروشد. یا با بازیگری بفروشد! فرمود: مردم باید نورانی بشوند و در زمان ظهور آن حضرت مردم نورانی‌اند.

۳. طه / ۷۱.

۴. طه / ۷۲.

۵. اعراف / ۱۳۸.

۱. برداشت از: بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۹۹.

۲. انعام / ۱۲۲.

فَنَبِّدْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ»^(۱) «عذاب را بر آنها نازل کردیم و آنها را در دریا انداختیم.»
 سرنوشت تلخ در انتظار بیراهه
 روندگان

اگر بیراهه رفتید، کاسب کاری کردید می‌شوید مثل کسانی که «أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ»^(۲) «چهل سال در بیابان سرگردان بودند.» اگر به دنبال موسی رفتید، دریا می‌پیماید. به دنبال هوس خود رفتید، ۴۰ سال هم که باشد در حوزه و دانشگاه سرگردانید و بالاخره هم به جایی نمی‌رسید. مگر همین بنی اسرائیل نبودند؟ مگر همین دریانوردان و دریادلان و دریا غواصان نبودند؟ مگر همین «جاوژنا بیتی اسرائیل البحر» نبود؟ همین «وَفَرَقْنَا بَيْنَكُمْ الْبَحْرَ»^(۳) «و دریا را برای شما از هم باز کردیم» نبود؟ مگر همه معجزات نبودند؟ وقتی آمدند، اینها را به دنیا و به بازها سرگرم کردند، فرمود: حالا در این بیابان بمانید؛ «أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ». همین مردم بودند!

همین دین است که اگر کسی «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ»؛ «به ریسمان خدا چنگ زنید.» شد، «جاوژنا بیتی اسرائیل البحر» است؛ این همان خداست. و اگر خدای ناکرده باندبازی شد، «أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ». این راه یک روزه را چهل سال سرگردانند. معنای انتظار این است که انسان به جایی برسد که «جاوژنا بیتی اسرائیل البحر» بشود. و گرنه سنگ امام زمان را به سینه بزند، حرف خودش را بزند؛ این «أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ» هست، این باعث تأخیر ظهور حضرت است.

دین با این شاخصهای خود «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» می‌شود. حالا این ضمیر «یظهر» چه به خلیفه یا رسول یا ذات اقدس إله برگردد، همه‌اش حق است. اگر رسول خدا، اگر امام، دین خدا را بر همه ادیان پیروز می‌کند، در حقیقت بر اساس «وَمَا أَظْهَرَتْ إِذَا ظَهَرَتْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَظْهَرَ» است؛ نظیر «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»^(۴) «و تو نینداختی، همان زمان که انداختی؛ بلکه خداوند انداخت» است. ذات اقدس إله است

۱. ذاریات / ۴۰ - با تلخیص.

۲. مانده / ۲۶.

۳. بقره / ۵۰.

۴. انفال / ۱۷.

طلبی؛ ملت مستغنی، مستقل است. آنگاه در بخش سوم «يَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا»^(۱) خداوند به وسیله او زمین را پر از عدل و داد می‌کند. ملت بفهم و ملت بی نیاز روحی، قهراً عدل پرور است، قسط پرور است، عدالت خواه است. قسط خواه است؛ چنین ملتی اداره کردنش آسان است.

ظهور ۳۱۳ صحابه و شاگرد همراه با

امام عصر علیه السلام

وجود مبارک حضرت که ظهور کند، ۳۱۳ شاگرد دارد که هر کدامشان در حد امام راحلند یا بالاتر. امام راحل علیه السلام به تنهایی آمد، یک اقلیم وسیعی را هدایت کرد. این روحیه آزادی و استقلال که در شرق و غرب عالم طنین انداخت، به برکت این روح الله است. وجود مبارک ولی عصر ۳۱۳ شاگرد و اصحاب خاص دارد که هر کدامشان مثل امام یا بالاتر از امامند. آنوقت اداره چنین کشور و جهانی آسان است.

بالاترین مرتبه بی‌نیازی تحت تربیت

و ظهور حضرت حجت علیه السلام

از یک طرف هم عقل مردم رفته

که پیروز می‌کند. این دین با این مؤلفه، با این مشخصه ظهور می‌کند.

اندیشه‌ها و انگیزه‌های بشری در

عصر ظهور امام زمان علیه السلام

وجود مبارک ولی عصر علیه السلام که آمد، اندیشه‌ها کامل می‌شود؛ «وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَي رُءُوسِ الْعِبَادِ؛ خداوند دستش را بر سر بندگان قرار می‌دهد.» حالا یا خدا وَضَعَ، یا خَلِيفَةُ اللَّهِ وَضَعَ. بالاخره مردم فهم‌شان بالا می‌آید، فرهنگ‌شان بالا می‌آید، علم و عقلشان بالا می‌آید. این از نظر اندیشه، از نظر انگیزه هم فرمود: «يَسْأَلُ قُلُوبَ أُمَّتِهِ غِنَا؛ قلبهای امتش را از بی‌نیازی، سرشار می‌کند.» این گدای طبیعی و کاسب‌کاریها را برمی‌دارد، روح بی‌نیازی به پیروانش می‌دهد. ملتی مستقل است که مسبوق به استغناء باشد. تا از بیگانه بی‌نیاز نباشد، داعیه استقلال ندارد. کدام ملت محتاج و گدا و گرسنه است که داعیه استقلال دارد؟

وجود مبارک حضرت قبل از

استقلال، «استغنا» می‌بخشد. استغنا هم یک ملکه نفسانی است. آنگاه نه از رشوه خبری هست، نه از عشوه و جاه

از چیزی، بهتر از بی‌نیازیت به وسیله آن چیز است.» به حضرت که نمی‌آید، استغنائی بالمال بدهد؛ بلکه مردم را مثل خودش تربیت می‌کند. استغنائی عن المال دارد، نه استغنائی بالمال.

استقرار دین الهی

اگر استغنائی عن المال شد، دیگر احتکار و گرانفروشی و کم‌فروشی و تورم و بیکاری و گرانی نیست؛ همه می‌شوند راضی. اگر استغنائی عن المال عطا کرده است، آنگاه در بخش سوم «يَمْلاُ اللهُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا» سهل است، و زمین به آن سمت می‌رود تا «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» بشود. آن روز «وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»؛ «اگر چه کافران بدشان بیاید» باشد، «وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»؛^(۱) «اگر چه مشرکان بدشان بیاید» باشد، «...كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا»؛^(۲) «کافی است که خداوند گواه است.» او را همراهی می‌کند؛ این آسان است. تاکنون این اهداف عملی نشده و بدست بشر باید بشود. و هرگز این فکر بنی اسرائیلی در ما ظهور و رسوب نکند که

۱. توبه / ۳۳.

۲. فتح / ۲۸.

اگر ما (روحانیان) صالح باشیم، جامعه یقیناً صالح می‌شود. مردم تشنه طهارتند. از ما بیش از هر کسی و هر چیزی؛ قبل از اینکه از ما علم طلب بکنند، از ما «طهارت» می‌طلبند. یک طهارت، جاذبه ایجاد می‌کند. این مغناطیس را ذات اقدس اله برای این آفرید که دل‌های دیگران به آن سمت حرکت می‌کند. اگر ما انسان صالحی بودیم، همین که از گوی و برزن عبور می‌کنیم، به مردم نور می‌دهیم

بالا، «وَضَعَ اللهُ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ». از طرف دیگر روحیه بی‌نیازی در مردم پیدا شده است که هیچ کس به فکر احتکار و کم‌فروشی و گران‌فروشی و اینها نیست. روحیه غنا حاکم خواهد بود، آن هم استغنائی عن المال، نه استغنائی بالمال. این بیان نورانی امیر بیان علیه السلام است که فرمود: «إِسْتِغْنَائِكَ عَنِ الشَّيْءِ خَيْرٌ مِنْ إِسْتِغْنَائِكَ بِهِ» بی‌نیازیت

خواهد بود و انتظار یک جانبه سودی ندارد.

وجود ولی عصر علیه السلام کیمیای انسان‌سازی

اگر ما (روحانیان) صالح باشیم، جامعه یقیناً صالح می‌شود. مردم تشنه طهارتند. از ما بیش از هر کسی و هر چیزی؛ قبل از اینکه از ما علم طلب بکنند، از ما «طهارت» می‌طلبند. یک طهارت، جاذبه ایجاد می‌کند. این مغناطیس را ذات اقدس اله برای این آفرید که دل‌های دیگران به آن سمت حرکت می‌کند. اگر ما انسان صالحی بودیم، همین که از کوی و برزن عبور می‌کنیم، به مردم نور می‌دهیم؛ «وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ»^(۲) «و برای او نوری قرار دادیم که با آن نور در بین مردم حرکت می‌کند.»

اینطور نیست که نیازی به منبر و سخنرانی باشد. آنها یک مقدارش حرفه است. اگر یک کسی وارسته بود، همین که در کوی و برزن راه می‌رود؛ به درس و بحث، و انجام کار می‌رود، آشنایان او که این را می‌بینند، متعظ می‌شوند.

بگوییم: وجود مبارک حضرت بیاید، اصلاح بکند.

این همان فکر بنی اسرائیلی است که به موسی و هارون علیهم السلام گفتند: «فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ، فَقَاتِلْ إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ»^(۱) «تو و پروردگارت بروید و بجنگید! ما اینجا نشسته [و منتظریم].» این فکر را خدا نپسندید و نمی‌پسندد. به ما یک وقتی می‌گویند: «إِنَّا مَعَكْ؛ عَمَارِ يَا سِرْ» گفت: «إِنَّا مَعَكْ، نَمُوتُ مَعَكْ». ما را اینچنین می‌طلبند و ما هم اینچنین خواهیم بود.

بهترین راه آن است که خودمان (قشر روحانی) نورانی بشویم، عقل و ایمان مردم را بالا ببریم تا زمینه ظهور برای حضرت فراهم بشود. این با وفاق ملی و با تشکیل همین محافل هست که هم از معارف قرآن طرفی ببندیم و هم از مآثر عترت طاهرین علیهم السلام بهره‌ای ببریم. و رسالت مهم به عهده شما مخصوصاً علمای شیعه در سراسر کشور است که مردم را به فرهنگ مهدویت، به هدف خلقت، به آینده بشریت، بیش از پیش آشنا کنید؛ وگرنه آن انتظار، یک جانبه،

این می‌شود جاذبه. بعد کم کم می‌شود کیمیاگری. خود ائمه علیهم‌السلام این کیمیاگری را با یک سبک خاصی برای تعدادی از شاگردانشان داشتند، و تمام این صنعت در اختیار وجود مبارک ولی عصر علیه‌السلام است.

استخلاف جهان شمول مستضعفان

آنگاه که ذات مقدس آن حضرت ظهور کرد، به این دو آیه کاملاً عمل می‌کند. خدا یک عده را وعده داد، **«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ»** «خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام می‌دهند، وعده داده که آنها را در زمین جانشین می‌کند.» اما این یک استخلاف کلان و جهان‌شمول نیست؛ برای اینکه فرمود:

«كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ حَوْفِهِمْ أُمَّنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا...» ^(۱) «همان گونه که پیشینیان آنها را جانشین کرده بود. و استقرار و تمکن می‌بخشد برایشان نسبت به دینی که برایشان رضایت داده [و در نظر

گرفته] است. و ترس آنها را به امنیت تبدیل می‌کند. مرا می‌پرستند، برایم چیزی را شریک قرار نمی‌دهند.» و این به تعبیر سیدنا الاستاد مرحوم علامه علیه‌السلام، همه آن بخشها را با «واو» عاطفه، عطف می‌کند؛ اما به این دو جمله که می‌رسد، بدون «واو» عاطفه اینها را کنار هم ذکر می‌کند. همه را با «واو» بیان می‌کند تا به اینجا برسد: **«يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا»**، نه **«وَلَا يُشْرِكُونَ»**؛ یعنی عبادتشان آنقدر خالص است که هیچ شرکی در مرز عبادت آنها نیست. این پرهیز از شرک جدای از عبادت نیست تا نیاز به «واو» عاطفه داشته باشد. **«يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا»** که این «شئیًا» می‌شود نکره در سیاق نفی. آنوقت نه هوای خود، نه هوای دیگری.

خدا به چنین گروهی وعده داد و بعد فرمود: وقتی ما درباره اینها وعده نور و انجاز کردیم، اینها کسانی‌اند که **«الَّذِينَ إِنْ مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»** ^(۲) «کسانی هستند که اگر آنها را در زمین

عالمان دین و همه ما مسئولانی که داعیه انتظار آن حضرت را داریم، اولین وظیفه ما این است که نور بشویم، نه تنها عالم عادل. این عالم شدن و عادل شدن طلیعه راه انتظار است

و منت خدا بر مردم به این است که مستضعفان زمین و مستعظمان ملکوت را ائمه مردم بکند. و این کار را خواهد کرد. و چون اراده ذات اقدس إله تعلق گرفت، «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»؛ اراده خدا، سلطان همه اراده هاست.

سلطه وحی خدا بر تمام اندیشه‌ها و

انگیزه‌ها

هم در بخش علوم، وحی خدا ملکه علوم است، هم در بخش اعمال، اراده خدا سلطان و ملکه اعمال و قدرتهاست. در علوم از نظر معرفت شناسی، بخش اولش علوم تجربی است، بالاتر ریاضی است، بالاتر فلسفه و کلام است، بالاتر عرفان است و ملکه همه علوم و سلطان همه معارف، وحی خداست؛ این در بخش اندیشه.

قدرت و تمکن دهیم اقامه نماز و ایتاء زکات و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و عاقبت امور برای خداست.» هم نسبت به آنها گزارش است، هم نسبت به ما جمله خبریه‌ای است که به داعی انشاء القا شده. اگر درباره یک عده خبر است، برای ما انشاء است. اینکه فرمود: «الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ؛ يَعْنِي أَقِيمُوا الصَّلَاةَ؛ آتَوْا الزَّكَاةَ»؛ یعنی آتَوْا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ؛ يَعْنِي وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ؛ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ، يَعْنِي وَأَنَّهُ عَنِ الْمُنْكَرِ؛ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ.

منت خدا بر مردم

وجود مبارک حضرت که به این صورت در آمده است، همه اینها به نحو اتم جاری می‌شوند. آنگاه «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^(۱) «و به تحقیق در زبور نوشتیم بعد از اینکه در ذکر نوشته بودیم که بندگان صالح من زمین را به ارث می‌برند.» و ذات اقدس إله زمین را بالاخره بر اساس «لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» به این سمت و سو حرکت می‌دهد.

به جریان مادر حضرت موسی علیه السلام که
 ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ﴾^(۳) «و به مادر
 موسی وحی کردیم.» که این را شیر بده،
 ﴿لَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَ
 جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾^(۴) «نترس و نگران
 نباش! ما او را به تو برمی گردانیم و او
 را از پیامبران قرار می دهیم.» تو بینداز
 دریا! این وحی علمی نیست، به جزم
 بر نمی گردد، به اندیشه بر نمی گردد؛ بلکه
 وحی عملی است، به عزم بر می گردد، به
 انگیزه بر می گردد؛ یعنی بکن! این غیر از
 ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ﴾^(۵)
 «این از خبرهای غیبی است که به تو
 وحی می کنیم» است که آنها بر مبنای
 علمی است.

چگونگی سلطنت «وحی عملی» خدا

بر تمامی اراده‌ها و اعمال

وحی علمی که بیاید، سلطان همه
 علوم است. وحی عملی هم که بیاید،
 سلطان همه تصمیمهاست. مادر است،
 به بچه‌اش دل بسته است و تمام تلاش
 و کوشش‌اش این است که موسی را

اما در بخش انگیزه؛ وقتی وحی خدا
 تعلق می گیرد، تمام قدرتها تحت الشعاع
 قرار می گیرد، ولو قدرتی که مربوط به
 خود آدم و در شئون داخلی آدم باشد.

تفاوت «وحی علمی» و «وحی

عملی»

گاهی خدا «وحی علمی» دارد؛
 مثل اینکه برای انبیا اینچنین است،
 برای گروهی اینچنین است و مانند آن.
 گاهی «وحی عملی» دارد؛ آن عزم را،
 آن نیت را در دل القا می کند، نه یک
 مطلبی را به کسی بفهماند. این «عَرَفْتُ
 اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ
 وَ نَقْضِ الْهَمَمِ»^(۱) خداوند سبحان را با
 برهم زدن تصمیمات قطعی و باز کردن
 گره‌ها و شکستن همتها شناختم.» ناظر
 به این بخش است که کارهای عملی ما
 را دیگری دستکاری می کند.

یک وقت وحی است، مطالب
 علمی است. یک وقت مطالب عملی
 است. آن ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ﴾^(۲)
 «و پروردگارت به زنبور عسل وحی
 کرد» در بخشهای عملی است. تا برسیم

۳. قصص / ۷.

۴. همان.

۵. هود / ۴۹.

۱. نهج البلاغه، قصار، ص ۲۵۰.

۲. نحل / ۶۸.

عملی سلطان علوم و اقتدار. ما با چنین امامی پیوند داریم و آن حضرت از ما به هیچ وجه غیبت ندارد. مائیم که غائبیم. و انتظار آن حضرت ما را از غیبت به بروز و ظهور درمی آورد، تا ان شاء الله... ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ...﴾، ﴿لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾، ﴿...لَيْسَتْ خَلْفَتُهُمْ فِي الْأَرْضِ...﴾، ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّا...﴾ و سرانجام ﴿و نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾؛^(۱) «و اراده کردیم که بر مستضعفین در زمین، منت بگذاریم و آنها را جلودار و امام قرار دهیم و آنها را وارث قرار دهیم» جامه عمل بپوشد؛ به امید ظهور آن روز.

حفظ بکند؛ ولی وقتی آن وحی آمد، بر همه خواسته‌ها مسلط می‌شود، این بچه را به دریا می‌اندازد. این خاصیت سلطنت است. انسان در درون خودش، سلطان خودش است، نسبت به مادون سلطان خودش است؛ اما در برابر او عبد مسکین مُستکین مُستجیر است که «لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا وَ لَا مَوْتًا وَ لَا حَيَاةً وَ لَا نُشُورًا»^(۱) برای نفس خودش، نه نفعی و نه ضرری و نه مرگی و نه زندگی و نه زنده شدن پس از مرگی، مالک نیست.»

تجلی مکرر و حیهای علمی و عملی در

عصر ظهور

وجود مبارک حضرت که ظهور کند، این و حیهای علمی، فراوان است. آن و حیهای علمی که به شریعت برنگردد؛ بلکه به نبوت انبائی، تعدیدی، تسدیدی و امثال ذلک برگردد؛ به ملاحم برگردد، به وقایع برگردد، فراوان است. و اینها هم در بخشهای علمی سلطان معارف است، هم در بخشهای

۱. مستدرک الوسائل، محدث نوری، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، قم، ج اول، ۱۴۰۸ هـ. ق، ج ۵، ص ۱۲۰.